

فلاخن

شماره‌ی ۳۲

هیچ‌کس فرار نیست نجاتمان دهد

بیانی‌یه‌ی ارتش زاپاتیستی آزادی بخش ملی
به مناسبت بیست و دومین سالگرد
شروع جنگ علیه فراموشی
ترجمه: شاره شاهد

ZAPATISTA



فلاخن

شماره ۳۲

همیچ کس قرار نیست

نجاتهان دهمد

بیانییه ی ارتش زاپاتیستی آزادی بخش ملی

به مناسبت بیست و دو مین سالگرد

شروع جنگ علیه فراموشی

ترجمه: شراره شاهد

منکپون

عصر بخیر. رفقای زن و رفقای مرد^۱ در پایگاه پشتیبانی ارتش زاپاتیستی آزادی بخش ملی، رفقای شبه‌نظامی^۲، شورشی‌ها، مسئولان بومی و محلی^۳، قدرت‌های سه‌گانه‌ی دولت خودمختار، رفقای [بخش] تدارکات^۴ از مناطق مختلف کاری، رفقای بیانیه‌ی ملی و بین‌المللی ششم^۵ و همه‌ی کسانی که [اینجا] حضور دارید، روزتان به خیر

رفقای زن و رفقای مرد، امروز اینجا هستیم تا بیست و دومین سالگرد شروع جنگ علیه فراموشی را جشن بگیریم.

برای بیش از پانصد سال، متحمل جنگی بوده‌ایم که قدرتمندان از ملیت‌ها، زبان‌ها، نژادها و عقاید مختلف علیه ما به راه انداخته‌اند تا نابودمان کنند. آن‌ها می‌خواستند ما را از بین ببرند، چه با کشتن بدن‌هایمان چه با کشتن عقایدمان. ولی ما مقاومت می‌کنیم. ما مردمان بومی، ما نگهبانان زمین مادر مقاومت می‌کنیم. نه فقط اینجا و نه فقط برای نژاد خودمان که نژاد زمین است.

در هر گوشه‌ی زمینی که در گذشته رنج کشیده و هنوز رنج می‌کشد، مردمانی شریف و شورشی بوده‌اند و هنوز هستند که مقاومت کرده‌اند، کسانی که علیه مرگی که از طرف بالادستی‌ها تحمیل می‌شود، ایستادگی می‌کنند.

۲۲ سال پیش، در روز اول ژانویه‌ی ۱۹۹۴ ما [شعار] «دیگر بس است!» را که در طول یک دهه سکوت شرافتمندانه آماده کرده بودیم، فریاد کردیم.

-
- | | |
|---|---|
| ۱ | COMPAÑERO AND COMPAÑERA |
| ۲ | Miliciano/Miliciana: اعضای غیرنظامی یا کمکی میلیشیای ای.زد.ال.ان |
| ۳ | Responsible: به فردی اطلاق می‌شود که در محدوده‌ی مشخص کاری، و وظیفه‌ای به عهده دارد |
| ۴ | Promotore/promotora: نیروهای پشتیبانی که در هر یک از جوامع زاپاتیستی انتخاب شده و برای کار در سیستم خودمختار بهداشتی و آموزشی تربیت می‌شوند. |
| ۵ | منظور ششمین بیانیه‌ی ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی از جنگل لاکندونا است که ترجمه‌ی فارسی آن پیش از این در سایت اندیشه و پیکار منتشر شده است. اینجا، اینجا و اینجا |

با پنهان کردن دردمان، برای فریاد زدن [این شعار] آماده می شدیم.
آن هنگام، سخن ما از دل آتش برمی آمد.
برای بیدار کردن خفتگان.
برای برخیزاندن افتادگان.
برای تهییج ادغام شدگان و تسلیم شدگان.
برای شوریدن علیه تاریخ.
برای وادار ساختن تاریخ به بیان آنچه که تاریخ به سکوت واداشته بود.
برای افشای تاریخ استعمارها، قتل ها، غصب کردن ها، اهانت ها و فراموشی ای که پشت تاریخ بالادستی ها پنهان شده بود.
این تاریخ موزه ها، مجسمه ها و کتاب های رسمی تاریخی- آثار تاریخی دروغین.
با مرگ مردم مان، با خون مان، جهان گیج و بهت زده را که به شکست تن داده بود، به لرزه در آوردیم.
تنها کلمات نبودند. خون رفقای به خاک افتاده مان در این بیست و دو سال به خون رفقای سال های قبل، دهه ها و قرن های [گذشته] پیوست.
ما مجبور به انتخاب بودیم، و زندگی را انتخاب کردیم.
به همین دلیل است، که هم پیش از این و هم حالا، برای زندگی کردن می میریم.
کلام ما به سادگی خون مان است که بر خیابان ها و دیوارهای شهرها نقش بسته، شهرهایی که در آن اکنون، همانطور که در گذشته، مورد اهانت قرار گرفتیم.
و همچنان ادامه دارد:
پرچم مبارزه می مایزده خواسته می ما بود: زمین، کار، غذا، بهداشت، آموزش، مسکنی در خور، استقلال، دموکراسی، آزادی، عدالت و صلح.
این خواسته ها بودند که باعث شدند، دست به اسلحه، برخیزیم. چون این ها چیزهایی هستند که ما، مردم بومی و اکثریت مردم در این کشور و در تمامی جهان، بدان نیاز داریم.
در این راه، مبارزه ایمان علیه بهره کشی، به حاشیه راندن، تحقیر، اهانت، فراموشی و همه ی بی عدالتی هایی که تجربه کردیم و حاصل نظامی نادرست بود، شروع شد. زیرا ما تنها برده هایی برای

پولدارها و قدرتمندان هستیم تا آن‌ها بتوانند پولدارتر و پولدارتر شوند و ما فقیرتر و فقیرتر. بعد از مدتها زندگی زیر این سلطه و غارت گفتیم: بس است! اینجاست که صبر ما به پایان می‌رسد! و دیدیم که انتخاب دیگری نداریم، جز اینکه برای کشتن یا مردن به دلیلی برحق، اسلحه برداریم.

اما تنها نبودیم. و اکنون نیز تنها نیستیم. در مکزیک و همه جای جهان، شرافت به خیابان‌ها آمد و خواستار جایی برای سخن گفتن شد. ما [آن‌را] درک کردیم. از آن لحظه به بعد، شیوه‌ی مبارزه‌ی مان را تغییر دادیم. گوش به زنگ و آماده‌ی صحبت بودیم و هستیم زیرا از آغاز می‌دانستیم مبارزه‌ی برحق مردم، برای زندگی است نه برای مرگ.

اما اسلحه‌هایمان را در کنارمان داریم، آن‌ها را از خود جدا نمی‌کنیم، تا پایان با ما خواهند بود. زیرا دیدیم زمانی که گوش‌هایمان صادقانه آماده‌ی شنیدن بود، حاکم کلماتی فریبنده، جاه‌طلبانه و دروغین علیه ما به کار برد. دیدیم که جنگ از سوی بالادستی‌ها ادامه دارد.

برنامه و هدف آن‌ها این بوده و هست که تا نابود کردنمان، با ما بجنگند. به همین دلیل است که به جای برآوردن خواسته‌های برحقمان آماده می‌شدند و می‌شوند. با سلاح‌های مدرنشان، جنگ راه می‌انداختند و می‌اندازند، [گروه‌های] شبه‌نظامی می‌سازند و آن‌ها را تجهیز می‌کنند و برای بهره بردن از فقر و جهل برخی از مردم. صدقه‌هایی ناچیز می‌دهند.

این حاکمان بالادستی احمقند. خیال می‌کنند کسانی که حاضر بودند حرف‌های حاکمان را بشنوند، حاضر به فروختن خود، سرسپردگی و تسلیم هم هستند. آن‌ها در اشتباه بودند. و هنوز در اشتباه هستند. زیرا ما زاپاتیست‌ها به خوبی می‌دانیم که ما بی چیزها یا ناچیزهایی نیستیم که امید دارند همه چیز خودبه‌خود و به سادگی درست خواهد شد.

ما مردمی هستیم شریف، مصمم و آگاه به مبارزه برای آزادی حقیقی و عدالت برای همه^۶. فارغ از رنگ پوست، نژاد، عقیده، تقویم و جغرافیای [محل زندگی].

به همین دلیل است که مبارزه‌ی ما نه محلی، منطقه‌ای و یا حتی ملی که جهانی است. زیرا که بی‌عدالتی‌ها، جنایت‌ها، غصب کردن‌ها، اهانت‌ها و استثمارها جهانی هستند. و همچنین شورش، خشم، شرافت و خواست بهبود [وضعیت] نیز جهانی است. به همین دلیل ما به این

۶ در متن اصلی به منظور دربرگرفتن همه‌ی جنیست‌ها، اعم از زن، مرد، ترانس‌جندر و دیگر جنسیت‌ها و گرایش‌های جنسی جامعه‌ی رنگین‌کمانی، از سه کلمه‌ی todos, todas, todoas استفاده شده است. (todo به معنی همه)

نتیجه رسیدیم که ضروری است زندگیمان را خودمان بسازیم، با خودگردانی.

در میان تهدیدهای عمده، آزار و اذیت نظامی و شبه‌نظامی و تحریکات مداوم دولت، شکل دادن نظام دولتی - خودگردان مان از طریق نظام آموزشی مخصوص به خودمان، مراقبت‌های بهداشتی و سلامت مخصوص به خودمان، ارتباطات خودمان، روش خودمان برای محافظت از زمین مادر و کار بر روی آن، سیاست خودمان به مثابه مردم و ایدئولوژی خودمان در مورد اینکه چگونه می‌خواهیم بعنوان اجتماعی با فرهنگی دیگر زندگی کنیم را آغاز کردیم.

در جایی که دیگران امید داشتند مشکلات پائین دستی‌ها را بالادستی‌ها حل خواهند کرد، ما زاپاتیست‌ها شروع کردیم به ساختن آزادیمان. همچون نهالی که ما تصمیم می‌گیریم کجا کاشته شود، کجا رشد یابد و چطور ساخته شود. یعنی از پائین.

اما دولت بد سعی می‌کند مبارزه و مقاومت ما را نابود کرده و به آن پایان دهد. با جنگی که شدت آن با تغییر سیاست‌های فریبنده‌اش تغییر می‌کند، با ایده‌های بدش، با دروغ‌هایش، با استفاده از رسانه برای ترویج این دروغ‌ها و با توزیع صدقه‌هایی ناچیز میان اجتماعات بومیان، جایی که زاپاتیست‌ها زندگی می‌کنند و هدف این صدقه‌ها ایجاد تفرقه و خریدن وجدان مردم، و در نتیجه اجرای برنامه‌ی ضد شورش دولت است.

اما [نتیجه‌ی] این جنگ از سوی بالادستی‌ها، رفقای زن و رفقای مرد، همیشه یکسان است: چیزی جز نابودی و مرگ به ارمان نمی‌آورد.

شاید ایده‌ها و پرچم‌ها با افرادی که در قدرت هستند تغییر کند، اما جنگ بالادستی‌ها همیشه نابود می‌کند، همیشه می‌کشد، هرگز چیزی جز وحشت و ناامیدی به ارمان نمی‌آورد.

در میانه‌ی این جنگ ما باید به سمت چیزی که می‌خواهیم حرکت می‌کردیم. نمی‌توانستیم بنشینیم و منتظر دانستن کسانی بمانیم که حتی نمی‌دانند که نمی‌دانند. نمی‌توانستیم بنشینیم و منتظر بمانیم تا جنایتکار خودش را و تاریخش را انکار کند، توبه کند و به انسانی نیک بدل شود. نمی‌توانستیم بنشینیم و منتظر فهرست بلندبالا و بی‌فایده‌ی قول و قرارهایی بمانیم که چند دقیقه بعد از نوشته شدنشان به فراموشی سپرده خواهند شد. نمی‌توانستیم منتظر دیگرانی بمانیم که اگر چه با ما تفاوت دارند اما به همان خشم و درد دچارند. دیگرانی که ما را بنگرند و در این نگرستن ببینند.

نمی دانستیم چگونه این کار را انجام دهیم. هیچ کتابی، جزوه‌ای یا دکترینی نبود که به ما بگوید برای مقاومت چه کار کنیم و هم‌زمان چیزی جدید و بهتر بسازیم. شاید کامل نباشد، شاید متفاوت باشد، اما همیشه ما، مردم ما، زنان، مردان، کودکان و بزرگترها، کسانی که با قلب‌های بهم‌پیوسته‌ی شان، از پرچمی که بر آن ستاره‌ی سرخ پنج‌پری روی زمینه‌ای سیاه نقش بسته و حروفی (EZLN^۷) که تنها یک اسم نیست بلکه تعهد و سرنوشت است حفاظت کرده‌اند.

و بدین ترتیب تاریخ نیاکانمان را، در قلب‌های بهم‌پیوسته‌مان کاویدیم و به میانجی لغزش‌ها، کاستی‌ها و اشتباهات آنچه را ساخته‌ایم که [امروز] هستیم و آنچه را که نه تنها باعث ادامه‌ی زندگی و مقاومت است بلکه ما را در مقام شورشیانی شرافتمند می‌شوراند.

در طول این بیست و دو سال مبارزه‌ی مقاومت و شورش، ساختن شکل دیگری از زندگی، حکمرانی به خود، به عنوان جمعی از مردمی که هستیم، را بر اساس هفت اصل لازم‌الاجرا، ساختن نظامی نوین و شکل دیگری از زندگی به عنوان مردم بومی را ادامه داده‌ایم. جایی که مردم فرمان می‌دهند و دولت اطاعت می‌کند.

با قلب‌های بی‌آلایمان می‌بینیم که این سالم‌ترین راه است، زیرا که از بطن خود مردم آمده و رشد می‌کند. این خود مردم هستند که نظر می‌دهند، بحث می‌کنند، می‌اندیشند، تحلیل می‌کنند، پیشنهاد می‌دهند و با نگاه به تجربه‌ی نیاکانشان، تصمیم می‌گیرند که چه چیزی برایشان بهتر است.

همانطور که در ادامه با جزئیات بیشتری توضیح خواهیم داد، می‌بینیم که فقر و اهمال‌کاری در جوامعی که توسط احزاب سیاسی اداره می‌شوند، حکم فرماست. این جوامع با تنبلی و جنایت اداره می‌شوند و زندگی اجتماعی به طرزی مرگ‌بار از هم پاشیده شده است.

فروختن خود به دولت بدنه تنها مشکلات ریشه‌ای را حل نکرده بلکه آنها را دستخوش وحشت بیشتری کرده که باید با آن دست و پنجه نرم کنند. قبل از آن گرسنگی و فقر بود، اکنون گرسنگی، فقر و ناامیدی. [مردم در] این جوامع به گدایانی بدل شده‌اند که کاری نمی‌کنند و تنها منتظر برنامه‌های کمکی دولت جدید و دوره‌های بعدی انتخابات هستند.

البته در هیچ کدام از گزارش‌های دولت فدرال، مرکزی یا ایالتی به این مسئله اشاره‌ای نمی‌شود، اما حقیقت این است و می‌شود آن را در چنین جوامعی دید: کارگرهای مزرعه که نمی‌دانند چطور باید روی زمین کار کرد، خانه‌های بتنی با سقف‌های آلومینیومی که خالی هستند، چون این بتن و حلیبی را نمی‌شود خورد. در این جوامع، مردم تنها برای این دور هم جمع می‌شوند تا از دولت صدقه‌ای ناچیز بگیرند.

ممکن است در جامعه‌ی ما خانه‌های سیمانی وجود نداشته باشد یا تلویزیون‌های دیجیتال یا کامیون‌هایی مدل جدید، اما مردم ما می‌دانند چطور باید روی زمین کار کرد. غذای روی میزشان، لباس‌های تنشان، داروهایی که استفاده می‌کنند، دانشی که می‌آموزند، زندگی‌شان، از آن خودشان است، محصول کار و دانش خودشان، نه صدقه‌ای از دیگری.

ما می‌توانیم بی هیچ خجالتی بگوییم: وضعیت جوامع زاپاتیستی نه تنها نسبت به ۲۲ سال پیش بهتر شده، بلکه کیفیت زندگی آن‌ها نیز بهتر از کسانی است که خود را به این حزب و آن حزب فروخته‌اند.

قبلاً اگر می‌خواستند بدانند کسی زاپاتیست است یا نه، نگاه می‌کردند، ببینند که آیا دستمال گردن قرمز یا نقاب (مخصوص زاپاتیست‌ها) دارد؟ اکنون کافی است ببینی آیا بلد هستند روی زمین کار کنند؟ آیا از فرهنگشان محافظت می‌کنند؟ آیا علم و تکنولوژی می‌آموزند؟ آیا به زنان، که ما باشیم، احترام می‌گذارند؟ آیا نگاهشان مستقیم و شفاف است؟ آیا می‌دانند این جمع است که حکمرانی می‌کند؟ آیا مشاغل دولت شورشی و خودمختار زاپاتیست‌ها را خدمت می‌دانند و نه کسب و کار و تجارت؟ آیا وقتی از آن‌ها چیزی را که نمی‌دانند پرسی، جواب می‌دهند «نمی‌دانم... ولی»؟ آیا وقتی کسی مسخره‌شان می‌کند و می‌گوید زاپاتیست‌ها دیگر وجود ندارند یا تعدادشان خیلی کم است، جوابشان این است که «نگران نباش. بیشتر خواهیم شد. شاید زمان ببرد اما بیشتر خواهیم شد.» آیا نگاهشان به تقویم و جغرافیا به افق‌های دور می‌رسد؟ آیا می‌دانند امروز باید برای فردا برنامه‌ریزی کرد؟

البته ما می‌دانیم که هنوز کارهای زیادی باید انجام داد، ما باید خودمان را بهتر و بیشتر سازمانده‌ی کنیم. به همین دلیل ما باید بیش از پیش تلاش کنیم و خود را آماده سازیم تا مؤثرتر و گسترده‌تر کار دولت خود را پیش ببریم، زیرا نظام کاپیتالیستی، دوباره سراغمان خواهد آمد. باید بدانیم چطور با

آن مقابله کنیم. حالا در نبردمان، ۳۲ سال تجربه‌ی شورش و مقاومت داریم. به آن چیزی بدل شده‌ایم که [اکنون] هستیم. ما ارتش آزادی بخش ملی زاپاتیستی هستیم. این همان چیزی است که هستیم اگرچه آن‌ها ما را به این نام خطاب نمی‌کنند. این همان چیزی است که هستیم اگرچه آن‌ها با سکوت کردن و افترا زدن، فراموشمان می‌کنند. این همان چیزی است که هستیم اگرچه آن‌ها ما را نمی‌بینند. این همان چیزی است که هستیم، با گام‌هایی که در مسیرمان، با تکیه بر خاستگاه و سرنوشتمان، برمی‌داریم.

به آنچه که در گذشته بود و آنچه که امروز هست، می‌نگریم. شبی جهنمی، اگر بدتر از قبل امکان‌پذیر باشد، خود را در جهان می‌گستراند. حاکم نه تنها به ادامه‌ی استثمار، سرکوب، اهانت و غصب اصرار می‌ورزد، بلکه اگر برای او نفعی یا پولی داشته باشد، مصمم است که تمام جهان را نابود کند. واضح است که این فاجعه بر سر همه‌ی ما می‌آید.^۸

چرا که مولتی‌میلیون‌های چند کشور معدود هدفشان که نابودی منابع طبیعی سرتاسر جهان است، را ادامه می‌دهند، [یعنی نابودی] همه‌ی آن چیزهایی که به ما زندگی می‌بخشند همچون آب، زمین، جنگل‌ها، کوه‌ها، رودخانه‌ها، هوا و هرآنچه که در زیر زمین است، همچون: طلا، نفت، اورانیوم، کهربا، گوگرد، کربن و دیگر مواد معدنی. زمین برای آنها نه سرمنشأ زندگی، بلکه کسب و کاری است که در آن می‌توانند همه چیز را به کالا و کالا را به پول بدل کنند و با این کار همه‌ی ما را کاملاً نابود خواهند کرد.

شروکسانی که آن را پیش می‌برند یک اسم، تاریخ، خاستگاه، تقویم و جغرافیا دارند: نظام سرمایه‌داری. مهم نیست با چه رنگی آن را بزک می‌کنند، چه اسمی به آن می‌دهند. لباس چه مذهبی را به تنش می‌پوشانند، چه پرچمی را برمی‌افرازند؛ این نظام سرمایه‌داری است. این استثمار انسانیت و جهانی است که در آن زندگی می‌کنیم. این توهین و تحقیر هر آن چیزی است که متفاوت است، که به فروش نمی‌رسد، که تسلیم نمی‌شود و دست از مخالفت بر نمی‌دارد. این سیستم است که آزار و شکنجه می‌کند، زندانی می‌کند و به قتل می‌رساند. این سیستم دزدی

می‌کند.

در رأس این سیستم چهره‌هایی وجود دارند که پدیدار می‌شوند، باز تولید می‌شوند، رشد می‌کنند و می‌میرند: منجی‌ها، رهبرها، رییس‌ها، نامزدهای انتخاباتی، دولت‌ها، احزابی که راه‌حل‌های پیشنهادی خودشان را می‌دهند. راهکارهایی، به مثابه کالا، برای حل مشکلات. شاید کسی بیرون از اینجا هنوز باور دارد که از آن بالا، جایی که مشکلات ساخته می‌شوند، راه‌حل هم خواهد آمد. شاید کسی هنوز به منجی‌های منطقه‌ای، محلی، ملی و بین‌المللی ایمان دارد. شاید کسانی باشند که همچنان امید دارند کسی کاری را که خودمان باید انجام دهیم، انجام خواهد داد.

بله، چنین چیزی می‌توانست خوب باشد. در آن صورت، همه چیز خیلی آسان بود، به این همه سعی و تلاش نیازی نداشتیم، اینطور که دستت را بالا ببری، برگه‌ی رای درست کنی، یک فرم پر کنی، تشویق کنی، شعاری را فریاد بزنی، به یک حزب سیاسی بپیوندی و رأی بدهی که یک نفر برود و یک نفر بیاید.

ما زاپاتیست‌ها می‌گوییم شاید آنچه فکر می‌کنیم، هستیم. خیلی خوب می‌شد همه چیز آنطور بود، اما چنین نیست.

چیزی که ما بعنوان زاپاتیست آموخته‌ایم، بی‌آنکه کسی یا چیزی به غیر از راهمان آموزگارمان باشد، این است: هیچ کس، مطلقاً هیچ کس قرار نیست که بیاید و نجاتمان دهد، کمک‌مان کند، مشکلاتمان را حل کند، دردمان را درمان کند یا عدالتی که به آن نیاز داریم و مستحقش هستیم را برایمان به ارمغان آورد. تنها آنچه که خودمان انجام می‌دهیم وجود دارد. هر کسی در حیطه‌ی زمانی و مکانی خودش، به نام جمع خودش، با اندیشه و عمل خودش و خاستگاه و سرنوشت خودش.

همچنین بعنوان زاپاتیست آموخته‌ایم که [چنین کاری] تنها با سازماندهی ممکن است. آموخته‌ایم خوب است که فردی^۹ خشمگین شود. اما اگر آدم‌های بیشتری، مردم بسیاری^{۱۰}، خشمگین شوند چراغی در گوشه‌ای از جهان بر خواهد افروخت و در روشنایی آن برای لحظه‌ای

۹ در متن اصلی به منظور دربرگرفتن همه‌ی جنیست‌ها، اعم از زن، مرد، ترانس‌جندر و دیگر جنسیت‌ها و گرایش‌های جنسی جامعه‌ی رنگین‌کمانی، از سه کلمه‌ی uno, una, unoa استفاده شده است. (uno به معنی فرد)

۱۰ در متن اصلی به منظور دربرگرفتن همه‌ی جنیست‌ها، اعم از زن، مرد، ترانس‌جندر و دیگر جنسیت‌ها و گرایش‌های جنسی جامعه‌ی رنگین‌کمانی، از سه کلمه‌ی muchos, muchas, muchoas استفاده شده است. (mucho به معنی بسیاری)

می توان به تمامی سطح زمین نگریست.

اما این را نیز آموخته ایم که اگر این خشم‌ها خودشان را سازماندهی کنند... آه! دیگر این نور، نه برای یک لحظه، همه‌ی سطح زمین را روشن خواهد کرد. سپس زمزمه‌ای خواهیم داشت، شبیه صحبتی در گوشی، لرزشی که بی سروصدا آغاز می شود و نیرومندتر رشد می کند. انگار که این جهان، آبستن جهان دیگری باشد، جهانی بهتر، عادل تر، دموکراتیک تر، آزادتر، انسانی تر^{۱۱}.

به همین دلیل است که امروز حرف مان را با کلمه‌ای شروع می کنیم که متعلق به مدتی قبل، اما همچنان ضروری، فوری و حیاتی است: باید خودمان را سازماندهی کنیم، خودمان را آماده‌ی مبارزه برای تغییر این زندگی کنیم، آماده ساختن شیوه‌ی زیستی دیگر، شیوه‌ی دیگری از حکمرانی بر خود به مثابه مردم. زیرا اگر خودمان را سازماندهی نکنیم، به بردگی گرفته خواهیم شد.

در سرمایه داری چیزی نیست که بتوان به آن اعتماد کرد. مطلقاً هیچ چیز. صدها سال است که با این سیستم زندگی کرده ایم و زیر چهار چرخ آن رنج کشیده ایم: استثمار، سرکوب، غصب کردن و تحقیر. حالانته‌ها چیزی که در دست داریم، اعتماد به یکدیگر است، به خودمان. و می دانیم چطور می شود یک جامعه‌ی نوین ساخت، یک سیستم نوین حکومتی، زندگی عادلانه و باشرافتی که خواهان آن هستیم.

در حال حاضر کسی از طوفان سرمایه داری که زندگی همه‌ی ما را نابود خواهد کرد در امان نیست. نه مردم بومی، نه کشاورزان، نه کارگرها، نه معلم‌ها، نه زنان خانه دار، نه روشنفکرها، نه کارگرها در [معنای] عمومی، زیرا کارگران بسیاری هستند که برای نجات زندگی روزانه‌شان مبارزه می کنند بعضی باریس و بعضی بدون رییس، اما همگی گرفتار چنگال سرمایه داری هستند. به عبارت دیگر، راه نجاتی در سرمایه داری نیست.

هیچ کس ما را رهبری نخواهد کرد؛ باید خودمان را رهبری کنیم، با همدیگر فکر کنیم که چطور باید از پس هر موقعیتی برآمد. چون اگر فکر کنیم کسی هست که ما را رهبری کند، خب، پیشاپیش دیده ایم چطور آن‌ها در طول چند صدساله‌ی گذشته‌ی نظام سرمایه داری، ما را رهبری کرده اند. این [رهبری کردنشان] به درد ما فقرا نمی خورد. برای خودشان خوب بود. بله برای خودشان، چرا که فقط نشستند و برای زندگی خودشان پول درآوردند.

۱۱ در متن اصلی به منظور در بر گرفتن همه‌ی جنیست‌ها، اعم از زن، مرد، ترانس جندر و دیگر جنسیت‌ها و گرایش‌های جنسی جامعه‌ی رنگین‌کمانی، از سه کلمه‌ی humana، humano، humanoa استفاده شده است. (humana به معنی انسان)

به همه می گفتند «به من رأی بده»، «من برای پایان دادن به استثمار مبارزه خواهیم کرد» و به محض اینکه مقام و منصب گرفتند، جایی که توانستند از آن بدون قطره‌ای عرق ریختن پول در بیاورند، خود به خود همه‌ی چیزهایی را که گفته بودند فراموش کردند و شروع به استثمار بیشتر کردند. حتی به کوچک‌ترین منابع ثروت مملکت هم رحم نکردند. آن‌ها خود فروش‌های مزور و انگل‌های بدردنخور هستند.

به همین دلیل است که، رفقای زن و رفقای مرد! مبارزه تمام نشده است. ما تازه اول راه هستیم. تازه ۳۲ است که هستیم و ۲۲ سال آن علنی فعالیت کرده‌ایم.

به همین دلیل باید بیشتر متحد شویم. خودمان را بهتر سازماندهی کنیم تا قایقمان را - خانه مان را - بهتر بسازیم، خانه‌ای که معنای آن خودگردانی ما است. این چیزی است که ما را از طوفانی که در پیش است، نجات خواهد داد. باید حوزه‌های مختلف کاری و وظایف جمعی مان را تقویت کنیم. راه دیگری امکان پذیر نیست مگر اتحاد و سازماندهی خودمان برای مبارزه و دفاع از خود در برابر تهدید بزرگی که نظام سرمایه‌داری است. چون سرمایه‌داری جنایتکار که همه‌ی بشریت را تهدید می‌کند، برای هیچ کس ارزشی قائل نیست؛ همه‌ی ما را فارغ از نژاد، حزب یا مذهب به گوشه‌ای خواهد راند. در سال‌های مدید که از عمر دولت بد می‌گذرد به ما ثابت شده است، تهدیدها، آزار و اذیت، حبس، شکنجه، مفقود شدن‌ها و قتل مردم حاشیه‌نشین و شهرنشین در سرتاسر جهان.

به همین دلیل است که می‌گوئیم رفقای زن و رفقای مرد! کودکان، جوانان^{۱۲}: شما نسل جدید، آینده‌ی مردمانمان، مبارزه‌ی مان و تاریخمان هستید. ولی باید بدانید که وظیفه و تعهدی بر دوش دارید: پیگیری شیوه‌ی رفقای اولیه‌ی مان، بزرگ‌ترهایمان، والدینمان و اجدادمان و همه‌ی کسانی که این مبارزه را شروع کردند.

آن‌ها مسیری را پایه‌گذاری کردند؛ حالا کار ما دنبال کردن و حفظ آن است. و ما تنها وقتی به این هدف می‌رسیم که خودمان را نسل به نسل سازماندهی کنیم، این وظیفه را بفهمیم و خودمان را برای پیشبرد آن سازماندهی کنیم و تا رسیدن به پایان مبارزه مان ادامه دهیم.

شما به عنوان نسل جوان بخش مهمی از اجتماع ما هستید. به همین دلیل باید در همه‌ی سطوح

کاری در زمینه‌ی سازماندهی مان و در همه‌ی مناطق خودمختار شرکت کنید. اجازه دهیم هر نسل رهبری ما را به سمت آینده‌ی دموکرات، آزاد و عادلانه ادامه دهد، درست مثل اولین رفقای زن و مردمان که ما امروز از آن‌ها می‌آموزیم.

رفقای زن و رفقای مرد! مطمئن هستیم که روزی آنچه می‌خواهیم را بدست خواهیم آورد: همه چیز برای همه، هیچ چیز برای خودمان و این یعنی آزادی ما. امروزه مبارزه‌مان ذره‌به‌ذره در حال پیشرفت است. سلاح ما برای مبارزه مقاومت، شورش و حرف صادقانه‌ی ما است که هیچ کوه یا مرزی نمی‌تواند آن را سد کند. این به گوش‌ها و قلب‌های خواهران و برادران مادر سرتاسر جهان خواهد رسید.

هر روز انسان‌های بیشتری دلیل مبارزه‌ی ما علیه وضعیت و خیم بی‌عدالتی زیر سلطه‌ی سرمایه‌داری در کشورهایمان و در جهان را می‌فهمند.

همچنین می‌دانیم که در طول دوره‌ی مبارزه‌مان تهدیدها، سرکوب، آزار و اذیت، غصب کردن، مخالفت‌ها و مسخره کردن از طرف سه سطح دولتِ بد وجود داشته و خواهد داشت. اما ما باید این را هم روشن کنیم که دولتِ بد از ما متنفر است چراکه مادر مسیر درستی هستیم و اگر زمانی آن‌ها ما را تحسین کنند باید در روش مبارزه‌مان تجدیدنظر کنیم.

و نباید فراموش کنیم ما وارثان بیش از ۵۰۰ سال مبارزه و مقاومت هستیم. خون نیاکانمان در رگ‌هایمان جاری است، آن‌ها بودند که مبارزه و شورش را برای ما به یادگار گذاشتند و همچنین نقش محافظ مادرمان زمین را که از او زائیده شدیم، از او زیست می‌کنیم و به آن باز خواهیم گشت. رفقای زن و مرد زاپاتیست!

رفقای زن، رفقای مرد و رفقای زن مرد بیانیه‌ی ششم!

خواهران و برادران!

این‌ها اولین کلمات مادر سالی است که آغاز می‌شود. حرف‌های بیشتری، اندیشه‌های بیشتری در پی خواهد بود. اندک اندک، یک بار دیگر، نگاهمان، قلب‌های بهم پیوسته‌ی مان را به شما نشان خواهیم داد.

و اکنون سخن را با ادای احترام به خون رفقای به خاک افتاده‌مان به پایان خواهیم برد. تنها یادآوری، دلتنگی، گریه یا دعا کافی نیست بلکه باید راه آن‌ها را ادامه دهیم و در عمل تغییری را که می‌خواهیم ایجاد کنیم.

به همین دلیل رفقای زن و رفقای مرد! این روز مهمی است. زمان تأکید مجدد بر الزام مبارزه و حرکت به سوی جلو است، به هر قیمتی و با هر اتفاقی، بی‌آنکه به نظام سرمایه‌داری اجازه دهیم تا آنچه را به دست آورده‌ایم و اندک چیزی را که توانسته‌ایم با کار و تلاشمان در بیش از ۲۲ سال بسازیم، یعنی آزادیمان، را از بین ببرد.

اکنون زمان عقب کشیدن، دلسرد و خسته شدن نیست، حتی باید در مبارزی مان محکم‌تر باشیم تا حرف و روشی که رفقای اول مان برای مان باقی گذاشته‌اند را حفظ کنیم: تسلیم نشویم، خود را نفروشیم و تسلیم نشویم.

دموکراسی!

آزادی!

عدالت!

از کوه‌های جنوب شرقی مکزیک.

از طرف کمیته‌ی مخفی انقلابی بومیان-فرماندهی کل ارتش زاپاتیستی آزادی بخش ملی

معاون فرماندهی شورشی مویسس

معاون فرماندهی شورشی گالیانو

مکزیک، ۱ ژانویه ۲۰۱۶

منجنيح
Manjanigh

